

از ما گرفته اند هر آن حق که زندگی ست

اگر ما اندکی به کمبود رشد فرهنگی ایرانیان اندیشه کنیم به این نتیجه می‌رسیم که این پسماندگی از گوناگون بودن جهان‌بینی روشنفکران نیست بلکه از آشفتگی فکری و از خود بیگانه بودن ایرانیان است. زیرا از پیوستن دیدگاه‌های گوناگون بینش همگان گسترش می‌یابد ولی افکار آشفته و پراکنده کمتر می‌توانند با اندیشه‌های دیگر آمیخته شوند. چون همیشه هسته‌ی اندیشه زاینده و روینده است نه شاخ و برگ و بافت‌های پیرامون آن.

بیشتر روشنفکران پدیده‌های اجتماعی و بخش‌هایی که مفهوم آن پدیده‌ها را می‌سازند می‌شناسند ولی آنها کمتر به پیوند این بخش‌ها با یکدیگر برخورد می‌کنند. شناختن و داشتن همه‌ی بخش‌های یک هواپیما، بدون هماهنگ ساختن و شناخت پیوند درست آنها، نشان دانش و توان هواپیما سازی نیست.

با آوردن نمونه‌ای از پدیده‌های اجتماعی، هسته‌ی سخن را می‌شکافیم.

پدیده‌ی بهزیستن: شاید بیشتر روشنفکران می‌دانند که بهزیستن یا زیستن که شایسته‌ی انسان است چه ساختاری را دارد. شناخت روشنفکران از بخش‌هایی که پدیده‌ی "بهزیستن" را ساختار می‌شوند، با همه‌ی گوناگون بودن اندیشه‌ی آنها، چندان گوناگون نیست. هر چند پدیده‌ی زیستن رشته‌ای است که آغاز و انجامش بی‌کرانه است ولی ما به هنگامی برخورد می‌کنیم که در آن گذار داریم.

بخشی از این پدیده ساختار خانواده است که انسان در دامان آن پرورش می‌یابد و ارزش‌های آن اجتماع را فرامی‌گیرد. ساختار خانواده به پیوندهای اجتماعی، به میزان درآمد، به امکانات آموزشی، به امکانات پیشه و کار، به گسترش بهداشت، به میزان تولید کشاورزی و صنعتی، به همیاری زمین و آب و هوا و از همه مهمتر به رشد فرهنگی آن جامعه بستگی دارد. اندکی پیوند حقوق اجتماعی برزگران را با سامان خانواده‌ی آنها مرور کنیم: داشتن حق کشاورزی برای برزگری که آب و زمینی ندارند بی‌معنی است و حق داشتن خانواده برای او که امکان کشت ندارد سودبخش نیست. پس نخستین حق برزگر داشتن آب و زمین است؛ یعنی بهزیستن با داشتن امکانات کشت برای برزگران پیوند دارد.

بخش دیگری از پدیده‌ی "بهزیستی" سامان کشورداری در آن اجتماع است که این سامان به ساختار خانواده، به میزان راستکاری مردم، به میزان گسترش ترس و دروغ در جامعه، به بینش همگانی، به تصور آن مردم از آفرینش و از همه مهمتر به روشن‌بینی یا آلودگی‌های ذهنی آن جامعه بستگی دارد.

از همین پیوندها می‌توان شناخت که با زور در اجتماع نابسامانی پایدار می‌شود نه اینکه کشور سامان می‌یابد. کسانی که می‌پندارند "حقیقت" تنها در احکام شریعت آنها نهفته است، آنها به احکام جهاد نیاز دارند تا "حقیقت" پندار خود را بر دگراندیشان تحمیل کنند. پس خشم جهادگران از ایمان آنها، که آن را حقیقت می‌پندارند، برمی‌خیزد. البته پدیده‌ی "بهزیستن" بخش‌های دیگری هم دارد، که در اینجا نیاز به شمارش آنها نیست، ولی همین اندک نشان می‌دهد که شاید بیشتر ما پدیده‌ی "بهزیستن" و بخش‌هایی که این پدیده را ساختار می‌شوند می‌شناسیم ولی کمتر به کارکرد پیوند این بخش‌ها می‌اندیشیم. هنگامی که از بخش‌های این پدیده سخن می‌گوییم آن بخش‌ها را از هم گسسته و از پیکر پدیده‌ی "بهزیستن" جدا می‌پنداریم. یعنی زمانی که ما از فرآورده‌ی کشاورزی سخن می‌گوییم، پیوند تصور برزگر را با این فرآورده و پیوند برزگر را با خانواده و پیوند خانواده را با "بهزیستن" فراموش می‌کنیم.

حقوق بشر در ساختار هستی انسان است که با او زاییده می‌شوند. حق را از آن روی گرفتگی می‌دانند که این حقوق را از انسان می‌گیرند یعنی جدا می‌کنند. انسان نیازی به گرفتن پدیده‌ای ندارد که با هستی او آمیخته شده است.

بسان اینکه ما پره‌های پرندگان را از پیکر آنها جدا کنیم و در منشوری پرواز را حق هر پرنده بشماریم. پرنده‌ای که میلیون‌ها سال زیسته است، اگر امکانات زیستن را از او نگیرند، نیازی به منشور حقوقی ندارد. حق پرواز در هستی پرنده است اگر این حق را از او نگیرند.

حقوق بشر هم پدیده‌ای دیگری است که ما بیشتر از آن سخن می‌رانیم و کمتر به بخش‌هایی که این پدیده را ساختار هستند می‌پردازیم. با وجود اینکه همه‌ی ما بشر هستیم ولی بیشتر می‌پنداریم که حقوق بشر را تنها حقوقدانان به ویژه حقوقدانان فرنگی می‌دانند. این است که سازمان‌هایی از هواداران، پاسداران و کوشندگان حقوق بشر به وجود آمده‌اند که بیشترین خواسته‌ی آنها هم در بخش‌هایی از "منشور جهانی حقوق بشر" نمایان می‌شوند.

البته برخی از آزادخواهان هم آرمان‌های خود را در لابلای این منشور جاسازی می‌کنند. با این وجود بیشتر کسان این منشور را نخونده‌اند و آنها که آن را خوانده‌اند به درست و راست بودن ماده‌های منشور اندیشه نکرده‌اند. زیرا آنها، که خود به راستی بشر هستند، به نادرستی گمان می‌برند که برآیند کار بزرگان و حقوقدانان جهان، در مورد حقوق بشر، پدیده‌ای نیست که آنها بتوانند کاستی‌های آن را شناسایی کنند.

اگر ما به ساده‌ترین حقوق جانوران بنگریم، بدون آگاهی به "منشور جهانی حقوق بشر"، می‌توانیم به بخشی از حقوق بشر پی‌ببریم. چون بشر هم جانداري برتر است، ارزنده و به نیروی خرد آراسته شده. جانوران برای "زیست" نیاز به آب و هوا و خوراک و جایگاهی دارند که با پرورش تن آنها هماهنگی داشته باشد. راز هستی جانوران در نیاز دیگری هم نهفته شده است که جانوران به آن شادمانی نیاز دارند که ما آن را جفت گیری می‌نامیم.

انسان نیز همین نیازها را دارد و افزون بر این‌ها انسان به پوشاک مناسبی نیاز دارد تا بتواند بر کاستی‌های جایگاه پرورش خود پیروز شود. امکاناتی که انسان بتواند نیازهای طبیعی خود را برآورده کند حق انسان است. کسانی که این امکانات را از انسان گرفته‌اند "حقوق بشر" را لگدمال کرده‌اند. آری حقوق بشر گرفته‌اند، چرا که زورمندان جهان آنها را از بشر گرفته‌اند.

ما برای شناسایی انسان‌ستیزی در حکومت اسلامی به دانش چندان نیاز نداریم. در احکام اسلامی نه تنها بشر حقی به جز عبادت کردن ندارد بلکه حقوق طبیعی انسان هم از او گرفته شده است. اگر ما حق استفاده از آب و هوای پاک، امکانات فراهم کردن خوراک و پوشاک و آزادی در انتخاب همسر خود را می‌داشتیم تنها از حقوقی برخوردار بودیم که جانوران آزاد دارند.

آیا هوای شهرهای بزرگ ایران آلوده نیست؟ آیا آب‌های زیرزمینی با پسداده‌های زهرآگین کارخانه‌های آلوده نشده‌اند؟ آیا احکام اسلامی در برگزیدن خوراک حق آزادی را از مردم نگرفته‌اند؟ آیا مردم ایران حق آزادی در انتخاب پوشاک خود را دارند؟ آیا بشر ایرانی حق آزادی در گزینش جفت یا همسر خود را دارد؟ آنچه هست، هست و آنچه نیست نداریم، ولی ما بشر هستیم، پس آنچه را که هست نباید بپذیریم و آنچه را که نیست باید بی‌آفرینیم.

این از راستی به دور است که ما گمان داشته باشیم که مردم در خوردن برخی از خوراکی‌ها آزاد هستند در حالیکه می‌دانیم که تنها شمار اندکی از مردم امکانات تولید و بازار فروش آنها را در دست دارند. می‌دانیم که بیشترین مردم برای سیر کردن شکم خود به کار یعنی به گرفتن مزد نیاز دارند و نیز می‌دانیم که پیدا کردن کار و گرفتن مزد تنها با سرفروود آوردن در برابر ستمکاران حکومت امکان پذیر است.

زیستن در آوارگی و شب را در زیر کارتن بسر بردن شایسته‌ی انسان نیست. خوردن و آشامیدن حق طبیعی هر انسان زنده است و نیازی نیست که این حق در منشوری نوشته شده باشد تا روشنفکران بتوانند این حق را در خواسته‌های خود بگنجانند. انسانی که در جامعه‌ی امروز زندگی می‌کند، نیاز به خوراک دارد، او برای فراهم کردن

خوراک نیاز به آموزش، به کار، به کاشانه‌ای برای خواب، به بهداشت همگانی و بیشتر از همه نیاز به سامانی دارد که این نیازها را برای همگان فراهم کند.

در ماده‌ی 3 از " منشور جهانی حقوق بشر " آمده است:
<< هر کس حق زندگی، آزادی و امنیت شخصی دارد >> .

آیا زندگی بدون فراهم بودن امکانات تهیه‌ی خوراک و پوشاک برای بشر مفهومی دارد؟ البته تبهکاری، دزدی، انسان ستیزی، جهادگری از امکاناتی هستند که برخی از انسانها از راه آز یا نیاز به سوی آنها کشیده می‌شوند. سازمان نیکوکاران جهان به آوارگان جنگ، به کسانی که از بلای گرسنگی گریخته‌اند، به آنان که سر پناهی در کشور بیگانه می‌جویند خوراک و پوشاک می‌بخشد. درست است اینگونه بخشندگی‌ها جان برخی از انسان‌ها را نجات می‌دهد ولی چرا باید نخست توانمندی را از انسان گرفت و سپس به او یاری رسانید. آیا امکانات آزادی و سرفرازی را از مردم گرفتن و در خفت و خواری آنها را نیازمند ساختن نیکوکاری بشمار می‌آید؟

چگونه می‌توان از حقوق بشر دم زد در حالیکه انبوه بسیاری از مردمان جهان امکان سیر کردن خود را ندارند.

در ماده‌ی ۱۳ از حقوق بشر آمده است:

<< (۱) هر کس حق دارد در داخل هر کشوری آزادانه رفت و آمد کند و آزادانه محل زیستن خود را برگزیند.

(۲) هر کس حق دارد هر کشوری و از جمله کشور خود را ترک کند یا به کشور خود باز گردد. >>

آیا حقوقدانان جهان می‌دانند که همه‌ی کشورهای جهان این ماده‌ی حقوق بشر را زیر پا می‌گذارند؟ آیا نیاز انسان به آب و خوراک حقی نیست که در درون ماده ۱۳ نهفته شده است؟

اگر ما اندکی به حقوق طبیعی بشر، که با هر کس زاییده شده است، بنگریم خواهیم دید که " منشور جهانی حقوق بشر " کاستی‌های فراوانی دارد. انسان نباید حقوقدان باشد که بتواند نیازهای بشر را برای زیستن، شاید هم برای بهزیستن، بشمارد.

گسترش درماندگی، تبهکاری، تن‌فروشی و انسان ستیزی، که در حکومت اسلامی بی‌داد می‌کنند، پدیده‌هایی نیستند که از نیازها و امکانات مردم جدا باشند. پیوند این زشتی‌ها را، که در اجتماع ایران گسترده شده‌اند، باید در ستمی که از احکام اسلامی بر مردم وارد می‌شود جستجو کرد. حقوق بشر نه تنها در حکومت اسلامی بلکه در بینش بیشتر مردم ایران پایمال می‌شود برای اینکه بینش ستمکاری در ایران مشروعیت دارد و ما با آن خو گرفته‌ایم.

اگر ما به نیاز یا حق طبیعی انسان نگاه کنیم، دستکم باید بپذیریم که انسان حق دارد جفت یا همسر خود را آزادانه برگزیند و بنا برخواستهای آن جفت با هم آمیزش کنند و بدیهی است که می‌تواند به خواست همان جفت این پیمان یا این خواسته پس خوانده شود. (این حقی است که بیشتر جانوران آزاد هم از آن برخوردار هستند)
حقوقدانان و جامعه‌شناسان زبردست جهان هم چیزی بیش از این، که در بالا گفته شد، در منشور حقوق بشر نگنجانده‌اند.

ماده ۱۶ از این منشور

<< (۱) هر زن و مرد همسرپذیر حق دارند بدون هیچ مرزی در زمینه‌ی نژاد، ملیت یا مذهب در پیوند همسری درآیند و خانواده‌ای را بنیان گذارند. آنها در پیوند و هنگام همسری یا گسستن از یکدیگر دارای حقوق برابر

می‌باشند.

(۲) پیمان آنها باید در آزادی و تنها به خواست آنها بسته شود.

(۳) خانواده زمینه‌ی و ساختار نخستین بخش جامعه است و حق دارد که از پشتیبانی هموندان و قانون‌گذاران برخوردار شود. >>

اجرای درون مایه‌ی ماده‌ی ۱۶ از منشور حقوق بشر در برخی از کشورهای اروپایی، نسبت به رشد فرهنگی شهروندان آن کشور، پیاده می‌شود. البته کلیساهای مسیحی پیوسته در تلاش هستند که این حق طبیعی مردم را پس بگیرند.

در ایران هیچگاه پیوند زن با مرد آزادانه نیست؛ چون برخورد زن با مرد بر اساس احکام اسلامی است و این احکام بر اساس دیدگاه قبیله‌ای پا گرفته‌اند. از دیدگاه اسلامی زن برای تصرف مرد پیدایش یافته است. یعنی زن پدیده‌ای است برای مصرف که نسبت به کیفیت جنس و زمان تصرف آن ارزیابی می‌شود. در عقد اسلامی زن را با "مبلغی معلوم" برای "مدتی معلوم" به مردی واگذار می‌کنند تا از هر راهی که مرد مایل باشد به این کشتزار وارد شود.

<< سوره‌ی البقره (آیه‌ی ۲۲۳):

زنان شما کشتزار شما هستند، پس وارد شوید بر آنها هرآنگاه که بخواهید و با هر روشی که بخواهید. >>

در احکام اسلامی انسان نرینه، که مرد نام دارد، خود گناهکار و بنده‌ی الله است. او حقی بر الله ندارد ولی حکمت الله چنین بوده که او را به سروری بر زنان گماشته است.

<< سوره‌ی النساء (آیه‌ی ۳۴):

مردان به سروری بر زنان گماشته شده‌اند، آنها از دارایی خود خرج می‌کنند، الله به مردان بزرگی و نیرومندی داده است، این است که الله برخی را بر برخی برتری می‌دهد. زن باید فرمانبردار و راز دار او باشد. چنانچه نافرمانی کند او را بترسانید و سپس او را از خوابگاه دور کنید و پس‌آنگاه او را بزنید تا فرمانبردار شود، پس از آن چاره جویی نکنید که الله بالاتر و بزرگ است. >>

بیشترین مسلمانان هم به کردار زن را به بهایی، به نام مهریه، می‌خرند و مصرف می‌کنند و سپس از خود دور می‌سازند. در ایران مردان می‌توانند زنان را برای زمانی کوتاه با مبلغی ناچیز به مصرف برسانند. این زنان تا زمانی که تاریخ مصرف آنها نگذشته باشد در نهایت انسان ستیزی به مردان واگذار می‌شوند و سپس آنها را بسان میوه‌ی پوسیده‌ای از اجتماعی که آنها را آلوده کرده است جدا می‌کنند.

سموم این احکام انسان ستیز به آنگونه بینش همگان را در ایران آلوده کرده است که نه تنها مسلمانان، نه تنها مردان بلکه بیشتر زنان هم به این خواری و خفت‌ها تن درمی‌دهند یا در ناچاری این ستمکاری‌ها را می‌پذیرند.

(اینکه زنانی، و رای این بینش پست، در بخش‌ها و پیوندهای دیگر اجتماع به ارجمندی رسیده‌اند از سرشت و دانایی خود زنان است که با رنج بسیار به دست آورده‌اند. بانوان پیشگام ایران با سرفرازی و پیروزمندی بندهای این ستمکاری‌ها را پاره کرده و توانایی خود را در بیشتر بخش‌های اجتماع نشان داده‌اند.)

برخی کسان بدون شرم از کودکان نگون بخت صیغه‌ای به گونه‌ای سخن می‌گویند که گویا این کودکان از سرشت خود برای حکومت اسلامی دشواری به وجود آورده‌اند. با وجود این که در احکام اسلامی برپاداشتن بازار خرید و فروش دختران جوان و مصرف کردن آنها به روشنی گنجانده شده است ولی فرزندی که از این سنت رسول الله به وجود می‌آید در قاموس اسلام جایی ندارد.

ما در ایران بر اساس احکام اسلامی، زنان را برای تصرف به مردان واگذار می‌کنیم، کودکانی را که از زنان مصرف شده زاییده شده‌اند از جامعه دور می‌سازیم، زنانی که به خواست خود با مردی آمیزش داشته باشند مجازات می‌کنیم. با این آلودگی‌های فرهنگی گمان می‌کنیم که ما خواستار اجرای مواد "منشور جهانی حقوق بشر" هستیم.

شاید کودکان کارتن خواب در آوارگی و نگونبختی حقی ندارند شاید هم بشر نیستند که حقی داشته باشند و گرنه در "منشور جهانی حقوق بشر" به حق آنها هم اشاره می‌شد.

در اجتماعی که شرم و ننگ نیست و انسان صاحب دارد و کشتن انسان را با پرداخت دیه به صاحب او مشروع می‌سازند، چرا نباید جوانان آن اجتماع در تنگ دستی بخشی از پیکر خود را به فروش بگذارند.

در اجتماعی که زن پدیده‌ای برای تصرف مردان است و بهای آن را با مدت مصرف می‌سنجند نمی‌توان از حقوق بشر سخن گفت تا چه رسد به برابری حقوق اجتماعی زن و مرد. زیرا در چنین اجتماعی مفهوم پدیده‌ی بشر، مفهوم حق، مفهوم برابری و مفهوم آزاد بودن انسان روشن نیست. در این اجتماع آمیزش آزادانه‌ی زنان را نامشروع می‌نامند و زنانی را به جرم آن آمیزش سنگسار می‌کنند ولی تن‌فروشی را برای "مبلغ معلوم" و "مدت معلوم" شرعی می‌خوانند.

آیا کار برد کلمه‌هایی بسان مشروع یا نامشروع در مورد نیازهای طبیعی انسان با آزاد بودن انسان یعنی با حقوق بشر در تضاد نیست؟

مردو آناهید

دریافت بازتاب از دیدگاه خوانندگان: MarduAnahid@yahoo.de

درفش کاویانی



<https://derafsh-kavivani.com/>
<https://the-derafsh-kavivani.com/>